

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد
بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم
از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

اشعار لاهوتی قطعه ها و منظومه ها
فرستنده : جاوید
۲۰ اکتوبر ۲۰۱۸

به صنف آفریدگار

شنیدم که استاد صنعتگری
به زحمت ، یکی صورت نامور
به هنگام تعطیل کار، اوستاد
در آن دم از آنجا سگی میگریخت
چو صنعتگر آن دید از جا بجست
سگ، از بیم او راه صحرا گرفت
به دارو، همه زشتی از وی بشست
بگفتا: منم گر که استاد کار
از آن بعد هم ، در زمانی دراز
از آن لوحه هر عیب را دور کرد
من ، آن صورت عالی بی غشم
همان لوح زر، هست میدان جنگ
ازین پیش ، وقتی که بودم جوان
مرا چیزی ار بود اندر وجود
بشستش ز من پنجه کارگر
ایا صنف یکتای ایجاد کار
اگر در هنر، من مسلم شدم
ز فضل تو باشد مرا برتری
چنین صانعی ، در جهان کی بود
ولی من کنم خویش یاری تو
تو، آن صانع قادر جامعی

زیر دست نقاش دانشوری
رقم کرد بر روی یک لوحه زر
به دیوار، آن لوح را تکیه داد
به آن لوحه زر، پایدی بریخت!
بزد سنگ و دندان سگ را شکست!
وی، آن لوح زر را از آنجا گرفت
نکوتر از اول ، نمودش درست
نمانم که کارم شود لکه دار
به استادی و دانش، آن لوحه ساز
به خویش در دهر مشهور کرد
بود صنف مزدور، صورت کشم
که عمرم در آن صرف شد بی درنگ
به تأثیر سن و محیط و زمان
که با صنف مزدور بیگانه بود
چو آن لکه سگ از آن لوح زر
خدای من ، ای فعله نامدار!
از آن شد که محصول دست توام
به مصنوع هرگونه صنعتگری
که مصنوع او نیز، صانع شود
شریکم در ایجاد کاری تو
که مصنوع تو ، می کند صانعی

همان لحظه تبریک خود می کنی
تمشاگرِ حاصلِ کارِ تو
همان دم ، ز مدح تو دم می زخم
توئی من ، منم تو، دوییت نماند

تو پس هرچه در وصف من دم زنی
خودم هم، چو یک تن هوادار تو
به خود گر که تبریک و تحسین کنم
مرا، زحمت تو، چو اینجا کشاند

ستالین آباد، جنوری ۱۹۳۳